

تقابل نمادهای خیر و شرّ در دوره‌ی اساطیری شاهنامه

رامین محرمی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل

رقیّه ممی‌زاده**

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۱۰)

چکیده

تقابل خیر و شرّ از مضامین اصلی شاهنامه است. اعتقاد به وجود دو قطب اهورایی و اهریمنی، ریشه در باورهای اساطیری ایرانیان دارد و این عقیده در سرتاسر شاهنامه نیز انعکاس یافته است. در شاهنامه هر جا که نیروهای خیر، مانند فریدون و ایرج که نماد خرد و خیر هستند، حضور دارند، نیروهای تاریکی، مانند ضحاک و تور نیز، که نماد شرّ و نابخردی هستند، به ستیزه با آنان مشغولند. دیوها نماد ضدّ ارزش‌ها، و قهرمانان نماد ارزش‌ها هستند. این دو نیرو همواره در حال جدالند. نیروی شرّ به اندازه‌ی نیروی خیر تواناست، تا جایی گاه‌گاهی غلبه با این نیروست؛ اما سرانجام نیروی خیر بر شرّ سیطره‌می‌یابد. با وجود این، ستیز میان روشنایی و تاریکی در هزاره‌ی سوم هرگز پایانی نخواهد داشت، زیرا این ستیز، سبب تداوم هستی است و اگر چنان‌چه یکی از این دو نیرو به طور مطلق بر دیگری غلبه یابد، هستی پایان خواهد پذیرفت.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، اسطوره، ستیز خیر و شرّ، نمادهای خیر و شرّ.

*. E-mail: moharami@uma.ac.ir

** E-mail: farideh_habibzadeh@yahoo.com

۱- مقدمه

شاهنامه تجلی‌گاه باورهای اساطیری ایرانیان است. اساطیری که مبتنی بر تئوری اضداد و دو بنی‌بودن آفرینش است. این اثر حماسی که ابعاد اساطیری عمیق و فراوانی دارد، تقابل اضداد در هستی و نبرد بین این اضداد که عبارت از نبرد خیر و شر یا نور و ظلمت باشد، را به تصویر کشیده است. در اساطیر ایرانی اهورامزدا و آفریده‌های او نظیر امشاسپندان با اهریمن و آفریده‌های او نظیر گمالگان در ستیز و نبرد هستند و هر کدام از آنان در عالم مادی نیز آفریده‌هایی دارند که از اهورامزدا یا اهریمن حمایت می‌کنند؛ چنان‌که گاو و آتش از آفریده‌های اهورامزدا و حامی او و مار و تاریکی از آفریده‌های اهریمن و حامی او هستند (فرنبغ‌دنگی، ۱۳۶۹: ۴۷). در شاهنامه تقابل بین اهریمن و اهورامزدا تغییر شکل داده، از حالت انتزاعی خارج شده و به صورت ملموس و عینی در بین انسان‌ها جریان دارد. در این اثر، برخی انسان‌ها نماد خیر (اهورامزدا) و برخی دیگر نماد شر (اهریمن) هستند و بعضی از نشانه‌های اهورایی و اهریمنی را با خود دارند؛ چنان‌که ضحاک و مار، نماد اهریمن، و فریدون و گاو، نماد خیر را به همراه خود دارند. «بیشتر داستان‌های نقل شده ادر شاهنامه [معنی و مفهومی را که در پس نبرد گیله‌ی میان نیروهای خیر و شر نهفته است، حفظ می‌کنند و آن را به صورت نبرد زمینی میان شاهان خوب و جباران جلوه‌گر می‌سازند» (هینلز، ۱۳۶۸: ۲۳). در این جدال باز مثل جدال اهورا با اهریمن در دوره‌ی اساطیری، تازش از طرف اهریمن به قلمرو کیومرث (نماد خیر) صورت می‌گیرد و پیروزی موقتی از آن شر است، ولی خیر به مقابله با شر برمی‌خیزد و او را شکست می‌دهد. به‌طور متوالی بین خیر و شر جدال صورت می‌گیرد که گاهی غلبه با شر و گاهی غلبه با خیر است، اما غلبه‌ی نهایی از آن خیر است.

بر اساس اساطیر ایرانی، آفرینش، دوازده هزار سال به‌درازا خواهد کشید. دوازده هزار سال آفرینش، به چهار بخش سه هزار ساله تقسیم شده است. در سه هزاره‌ی نخست، آفرینش حالت مینوی و بالقوه دارد و در اندیشه‌ی اورمزد می‌گذرد. در سه هزاره‌ی دوم، آفرینش از قوه به فعل درمی‌آید، اما اهورایی، پاک و به‌دور از آلودگی و آمیختگی با دیوان و اهریمنان است (بهار، ۱۳۷۸: ۴۳)

در سه هزاره‌ی سوم، دیوان به سرزمین اهورا یورش می‌آورند و آفرینش پاک و اهورایی را با تاریکی و پلیدی وجود خود می‌آلایند. در نتیجه، جدال بین خیر و شر آغاز می‌شود و در طول سه هزاره‌ی سوم این جدال ادامه پیدا می‌کند (صفا، ۱۳۷۸: ۴۰۰). در سه هزاره‌ی سوم، اهریمن ابتدا قدرت فراوانی دارد و در موارد زیادی بر نیروهای خیر و اهورایی غلبه می‌کند، چنان‌که در

شاهنامه در عصر کیومرث، دیوان به تخت شاهی او هجوم می‌آورند و پسر او، سیامک را می‌کشند.

«سیامک به دست خروزان دیو تبه گشت و ماند انجمن بی‌خدیو»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۳)

هرچند در سه هزاره‌ی سوم، غلبه گاهی با شرّ و گاهی با خیر است، اما در نهایت خیر بر شرّ غلبه پیدا می‌کند. در سه هزاره‌ی چهارم باز غلبه با نیروهای خیر است و آفرینش اورمزد با ظهور هوشیدر در هزاره‌ی اول سه هزاره‌ی چهارم، هوشیدر ماه در هزاره‌ی دوم و سوشیانس در هزاره‌ی سوم، پاکی و خیربودن خود را باز می‌یابد و شرّ و اهریمن به تباهی می‌رسد و خیر از شرّ و جهان اهورایی از جهان اهریمنی جدا می‌گردد (کزازی، ۱۳۸۴: ۹۶).

در جدال بین خیر و شرّ، حمله نخست از طرف عامل شرّ صورت می‌گیرد و گاهی پیروزی از آن شرّ است، چنان‌که در آغاز آفرینش حمله از طرف شرّ به قلمرو خیر آغاز می‌شود و شرّ با تاریکی و زشتی، قلمرو نیکی و روشنایی اهورا را آلوده می‌کند (فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۴۰). اما پیروزی شرّ پایدار نیست و نیروهای اهورایی او را شکست می‌دهند، لیکن این پایان کار نیست و جدال تداوم پیدا می‌کند و گاهی پیروزی شرّ تا چند صد سال نیز طول می‌کشد.

در شاهنامه در سه هزاره‌ی سوم سه بار شرّ به قلمرو خیر حمله می‌کند و هر سه بار هم موقتاً پیروز می‌شود، اما عاقبت از نیروهای خیر شکست می‌خورد و دوباره حاکمیت خیر جایگزین حکومت موقت شرّ می‌شود. در نوبت اول ضحاک، نماد شرّ مطلق، بر جمشید پیروز می‌شود و حکومت او هزار سال تداوم پیدا می‌کند، اما عاقبت به دست فریدون شکست می‌خورد و در کوه دماوند به بند کشیده می‌شود، ولی کشته نمی‌شود. نوبت دوم سلم و تور، ایرج، نماد خیر را می‌کشند، اما بعد از اندک مدتی به‌دست منوچهر از بین می‌روند و دوباره ایران، نماد نیکی، بر توران، نماد شرّ، پیروز می‌شود. نوبت سوم افراسیاب، نماد شرّ، سیاوش، نماد خیر را می‌کشد و به ایران حمله می‌کند و مدتی ایران را تحت سلطه‌ی خود درمی‌آورد، ولی عاقبت به‌دست کیخسرو و رستم کشته می‌شود.

۲- بحث

۲-۱ دوره‌ی کیومرث

کیومرث و دوره‌ی وی، دوره‌ی «نخستینه‌ها» است. حتی دوره‌ی وی، نخستین دوره‌ای است که جدال میان پادشاهان و اهریمنان آغاز می‌شود. یگانه دشمن کیومرث «اهریمن» است:

«به گیتی، نبودش کسی دشمن
مگر در نهان ریمن آهرمنا»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۳)

اهریمن «در جایگاه شرارت یا جایگاه بدترین اندیشه اقامت دارد و گویند که دیوان «زاده‌های هدف بد» هستند. اهریمن دیو دیوان است ... نادانی و زیان‌رسانی و بی‌نظمی، ویژگی‌های اهریمن‌اند... هدف او همیشه نابود کردن آفرینش اورمزد است... همان گونه که اورمزد زندگی را می‌آفریند، اهریمن مرگ را به وجود می‌آورد؛ در برابر تندرستی، بیماری را و در برابر زیبایی، زشتی را ایجاد می‌کند. همه‌ی بیماری‌های مردم به تمامی از اهریمن ناشی می‌شود» (هینلز، ۱۳۶۸: ۸۲).

کیومرث «پسر خوب‌روی و نیرومند و نامجو به نام سیامک دارد و در مقابل، اهریمن پسری دیوگونه، بدسگال و گرگ صفت دارد که نسبت به سلطه‌ی گیومرث و سیامک رشک می‌برد» (آموزگار، ۱۳۸۴: ۵۰). «حسد» که از جنبه‌های زشت اخلاقی است از اهریمن نشأت می‌گیرد. «شخصیت شرّ منفی است. هدف او خراب کردن و فاسد کردن و بد شکل کردن است ... هر چه در انسان و در جهان هراس‌انگیز است، چه بدی جسمانی و چه اخلاقی، کار اهریمن است» (هینلز، ۱۳۶۸: ۸۵). در واقع در داستان «کیومرث» با دو نوع دیو روبه‌رو هستیم: الف: دیو مرئی که در این داستان «خروزان» نام دارد و ب: دیو نامریی که همان «حسادت» است و منشأ حمله‌ی خروزان نیز همین عامل بوده. حتی در متون پهلوی و در اوستا نیز دیوی به نام «رشک»، به چشم می‌خورد: «به مفهوم حسد، دیوی است که کینه و بد چشمی می‌آورد» (آموزگار، ۱۳۸۴: ۴۲).

در داستان کیومرث، با آن که دیو و اهریمن هستی دارند، ولی چون قلمرو آنان از قلمرو کیومرث جداست، لذا کیومرث از وجود اهریمن بی‌خبر است و آمادگی مبارزه با او را ندارد. اولین حمله به قلمرو کیومرث، که نماد خیر و نیکی و آفریده‌ی اهورامزداست، از طرف

اهریمن صورت می‌گیرد و در این حمله کیومرث شکست می‌خورد و فرزند او، سیامک کشته می‌شود:

«سیامک بیامد، برهنه تن»	بر آویخت با پور آهرمنا
بزد چنگ وارونه دیو سیاه	دو تا اندر آورد بالای شاه
فکند آن تن شاهزاده به خاک	به چنگال، کردش کمرگاه چاک
سیامک به دست خروزان دیو	تبه گشت و ماند انجمن بی خدیو»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۵)

کشته شدن سیامک سبب شروع جدال و ستیز بین نماد نیکی، یعنی انسان‌ها، با اهریمن، که در این دوره شکل نامریی و ناشناخته دارد، می‌شود. پیروزی شر بر خیر یعنی اهریمن بر کیومرث موقتی و زودگذر است، زیرا کیومرث با بسیج کردن همه‌ی حیوانات به فرماندهی هوشنگ به اهریمن حمله می‌کند و هوشنگ دیو پلید «خروزان» را می‌کشد و انتقام خون سیامک را از او می‌گیرد:

«بیازید، چون شیر، هوشنگ چنگ	جهان کرد بر دیو نستوه تنگ
کشیدش سراپای، یکسر دوال	سپهبد برید آن سر ناهمال»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۶)

اما این امر سبب تباهی کامل اهریمن و نیروهای اهریمنی نمی‌شود و پیروزی خیر بر شر نیز موقتی و ناپایدار است.

۲-۲ دوره‌ی هوشنگ

به روایت شاهنامه، هوشنگ در نبرد با یک مار، موفق به کشف آتش می‌شود. در این داستان مار که در فرهنگ ایرانی به عنوان نشانه تاریکی و ظلمت به کار می‌رود، نمادی از اهریمن است که ویژگی‌های شر در آن تعبیه شده و شاید همین مار باشد که در دوره‌های آتی، با بوسه‌ی اهریمن بر دو کتف ضحاک ظاهر می‌شود. اما این که مار نمادی از اهریمن باشد، تازگی ندارد، به گونه‌ای که در یورش دوم اهریمن به جهان، اهریمن در مرحله‌ای «به شکل ماری از بخشی از آسمان که در زیر زمین قرار دارد، بیرون می‌پرد و بر زمین می‌جهد. زمین تاریک می‌شود و آفریدگان سهمناک بر روی زمین رها می‌شوند و پلیدی چنان همه جا را فرا می‌گیرد که حتی نوک سوزنی از زمین از آلودگی بر کنار نمی‌ماند»

(آموزگار ۱۳۸۴: ۴۷). فردوسی نیز مار را به تمامی همراه با خصوصیات منفی و تیره توصیف می‌کند:

«یکی روز شاه جهان سوی کوه گذر کرد با چند کس هم گروه
پدید آمد از دور چیزی دراز سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز
دوچشم از بر سر چو دوچشمه خون ز دود دهانش جهان تیره گون»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۵۹)

حمله به مار، هوشنگ را به سوی کشف حقیقتی روشنگر یعنی آتش، که تجلی اهورمزداست، رهنمون می‌شود. آتش نیز یکی از نیروهای اهورایی در نبرد با اهریمن، و مورد احترام ایرانیان بوده است و حتی «ایزدی است که او را پسر اورمزد به شمار آورده‌اند و آتش روشن نشانه‌ی مرئی حضور اورمزد است» (آموزگار ۱۳۸۴: ۳۲). آتش نیز در اساطیر ایرانی دارای سابقه‌ی اهریمن ستیزی است که بر سر گرفتن فرّ با ضحاک می‌جنگد.

در اوستا، و سایر کتب پهلوی، ذکر شده که هوشنگ، دیوان را منکوب و مقهور کرده و دو بهره از دیوان مازندرانی، که خطرناک‌ترین دشمنان ایران در شاهنامه هستند، را کشته است: «هوشنگ در دوران‌های قدیم فرمانروای هفت اقلیم بود. او بر مردمان و دیوان حکمرانی می‌کرد. همه‌ی جادوگران و دیوان از برابر او ی گریختند. در مازندران دیوان و جادوگران بسیاری جایگزین بودند که دو سوم آنان به دست هوشنگ دلیر کشته شد» (هینلز، ۱۳۶۸: ۵۹). در واقع در داستان هوشنگ دیوان به صورت مرئی نمود دارند و برای همین اهریمن به صورت ماری در برابر هوشنگ ظاهر می‌شود.

در کلّ دوره‌ی پادشاهی هوشنگ دوره‌ی آرامش و تسلیم شرّ در برابر قدرت اهورایی هوشنگ است.

۲-۳ دوره‌ی تهمورث

بعد از هوشنگ، پسر او، تهمورث، بر تخت شاهی تکیه زد. نکته‌ی جالب توجه در داستان تهمورث این است که فردوسی، تهمورث را با لقب «دیوبند» می‌خواند، آن جا که می‌گوید:

«پسر بد مر او را یکی هوشمند
گرانمایه تهمورث دیو بند»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۹)

این شاید براعت استهلالی بر اعمال تهمورث باشد، زیرا چنان که گفته شده او بر دیوان مستولی بوده و در «نبرد با شر، اهریمن را به شکل اسبی در آورد و به مدت سی سال سوار بر او گرد جهان گشت» (هینلز، ۱۳۶۸: ۵۹). در ادامه تهمورث از عزم خود برای جدا کردن خوبی‌ها و بدی‌ها و کوتاه کردن دست دیو از جهان سخن راند.

«جهان از بدی‌ها بشویم به رای
پس آنکه کنم در کیی گرد پای
ز هر جای کوتاه کنم دست دیو
که من بود خواهم جهان را خدیو»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۹)

در واقع تهمورث هم بر دیوان مرئی و هم بر دیوان نامرئی، یعنی همان خصایص مذمومی که در وجود آدمی ریشه دوانیده‌اند، سیطره می‌یابد و خوبی‌ها را از چنبره‌ی اهریمن می‌رهاند. تهمورث با یاری دستور پاک خود، شهرسب، در ستیز با دیوان نامرئی پیروزی را نصیب خود می‌کند. در واقع می‌توان شهرسب را تجلی بهمن (وهومنه) یکی از امشاسپندان اهورمزدا که تقریباً نقش مشاور او را دارد، دانست؛ زیرا اوست که «اندیشه‌ی نیک را به ذهن آدمیان می‌برد و ایشان را به سوی آفریدگار رهبری می‌کند» (آموزگار، ۱۳۸۴: ۱۶). شهرسب نیز چون وهومنه، راه نیکی را به پادشاه نشان می‌داد:

«همه راه نیکی نمودی به شاه
همه راستی خواستی پایگاه»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۰)

در نتیجه‌ی اندرزه‌های شهرسب، وجود شاه از هرگونه بدی پالوده می‌شود که در این‌جا نیز در ستیزی درونی که میان خیر و شر صورت می‌گیرد، پیروزی با خیر است. در واقع «خوب و بد واقعیت‌های متضادند؛ همان‌گونه که تاریکی و روشنی، یا زندگی و مرگ ... خوب و بد نمی‌توانند همزیستی داشته باشند. آن‌ها همدیگر را نابود می‌کنند» (هینلز، ۱۳۶۸: ۶۸-۶۹).

۲-۴ دوره‌ی جمشید

در زمان حکومت جمشید همه‌ی جهان بنده و رهی او هستند، زمانه از جنگ آسوده است. اوست که نظام جامعه را منسجم می‌سازد و طبقات اجتماعی را شکل می‌دهد. روزگار جمشید، روزگار شادی مطلق و بی‌مرگی است:

«چنین سال سی صد همی رفت کار
دیدند مرگ اندر آن روزگار»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۳)

جمشید تنها شخصیت نیمه‌خدایی شاهنامه است. «جمشید موجودی جاویدان است و اگر چه در شمار خدایان نیست، ولی با آن‌ها برابری و همسری دارد و در روشنی مطلق آسمانی زندگی می‌کند و به آدمیان عمر دراز می‌بخشد و اگر آدمیان به او شیر چرب و پر از روغن هدیه کنند، او نیز بدیشان زندگی درازی میان جانوران خواهد بخشید» (صفا، ۱۳۷۹:۴۲۵).

دوران فرمانروایی جمشید، حکومت اهورایی است و از شرّ و اعمال او که عبارت است از ایجاد فساد، ضرر، نقصان، شرارت و پلیدی، به دور می‌باشد. دشمنان اهریمن یعنی دیوان مرئی مطیع و فرمانبر اویند. حکیم توس در داستان جمشید آشکارا در دو جا به فرمان‌برداری دیوان اشاره می‌کند:

«زمانه بر آسود از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۱)

«ز رنج و ز بدشان نبود آگهی میان بسته دیوان به سان رهی»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۳)

دیوها به دستور جمشید شروع به ساختن خانه، ساختمان، گرمابه، کاخ و ایوان کردند. آن‌ها تا بدان‌جا تحت سیطره‌ی جمشیدند که حتی تخت جمشید را حمل می‌کنند. اما ظرفیت وجودی جمشید بسیار اندک‌تر از آن است که شایستگی این آرامش و وفور نعمت را داشته باشد، به همین دلیل او منی می‌کند و «به روایت شاهنامه همان گناه قدیمی تفرعن و خود-خدا پنداری بود که از شهریاران سر می‌زند و به گفته‌ی اوستا (زامیادیش، بند ۲۳) جمشید دروغ گفت و دهان به سخن ناراست آلود و این در آیین مهر که خدای راستی و پیمان است، گناهی است بزرگ و از اسباب تباهی شاهان» (مؤذن ۱۳۷۹:۲۲).

«منی کرد آن شاه یزدان شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۳)

منی کردن جمشید سبب از دست دادن فره ایزدی می‌شود و او در سه نوبت فره را از دست می‌دهد و از قلمرو روشنایی و اهورایی به قلمرو تاریکی و اهریمنی فرو می‌غلند. در این‌جا باز تقابل دو نیرو را به وضوح می‌بینیم که هرگز با یکدیگر همزیستی ندارند. به محض ورود تاریکی در وجود جمشید، نور که نشان اهورایی او بود از او می‌گریزد:

«چو این گفته شد فر یزدان از اوی بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۳)

در واقع در این داستان با حضور شرّ نامرئی مواجه هستیم که به صورت صفت ناپسند کبر و غرور نمود پیدا می‌کند. «در این داستان دشمن شاه، درونی است، برونی نیست. سپاه و لشکر دیو یا مردم عامی هجوم نیاورده‌اند. هم اوست [جمشید] که پرچم عصیان برداشته و به جنگ خداوند رفته و کوس لمن‌الملک زده است» (رضاء، ۱۳۸۴: ۲۲). بدین سان دوران طلایی حکومت جمشید به پایان می‌رسد. مردم و لشکریان از او روی برمی‌تابند و در جستجوی شاهی نو، ضحاک را سزاوار تخت کیان می‌بینند. ضحاک به ایران می‌آید و تاج بر سر می‌نهد و سرانجام نیز پس از صد سال آوارگی، جمشید، او را با اره به دو نیم می‌کند:

«به اَرّه مر او را به دو نیم کرد جهان را از او پاک بی بیم کرد»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۷)

و از این زمان به بعد دوران سلطنت هزار ساله‌ی شرّ شروع می‌شود.

۲-۵ دوره‌ی ضحاک

ضحاک فرزند پادشاهی نیک کردار و با داد و دهش به نام «مرداس» بود. برخلاف پدر، مادر ضحاک «در روایات مذهبی زرتشتیان ماده دیویست به نام اوداگ» (صفا، ۱۳۷۹: ۴۵۷). درباره مادر ضحاک که او را با نام «اودگ» نیز می‌بینیم، می‌توان گفت که او «دیو زنی است که به قولی، هفت سردیو (کماریگان) و ضحاک را به وجود می‌آورد. او جمشید را به سوی لذت‌های دنیوی می‌راند و مردم را به سخن گفتن در جایی که باید سکوت کرد وامی‌دارد» (آموزگار، ۱۳۸۴: ۴۱). بنا بر این در نطفه‌ی ضحاک، هم نشانی از خیر بوده و هم نشانی از شرّ. از آن جا که خیر و شرّ توان همزیستی با هم ندارند، گاه در ضحاک قطب مثبت چیرگی می‌یابد و گاه قطب منفی. شاید بتوان گفت ضحاک به خاطر پیمان و سوگندی که با ابلیس، که «به سان یکی نیک‌خواه» بر او ظاهر شده بود، بست، حاضر به کشتن پدر شد؛ چرا که در آیین خیر، عمل به پیمان و سوگند ارج بسیاری دارد:

«بدو گفت اگر بگذری زین سخن بتابی ز سوگند و پیمان ز بن

بماند بگردنت سوگند و بسند شوی خوار و ماند پدرت ارجمند»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۴)

از سوی دیگر، صفت «جهل» است که ضحاک را اسیر دام ابلیس می‌کند. جهل یکی از ویژگی‌های اهریمنی است. «جهل او را به دام اهریمن می‌کشد و فریفته‌اش می‌کند، و این شیفتگی او به حدی می‌رسد که تمام و کمال خود را در اختیار او می‌گذارد و حتی خود عامل انحراف بیشتر خود می‌شود» (سیف، ۱۳۷۰: ۵۶). در مورد ضحاک، غلبه با زن مادر است که او

را آلت دست اهریمن می‌کند. بنا بر این جهل ضحاک سبب می‌شود که ابلیس، وجود او را جولانگاه تاخت و تازهای اهریمنی خود کند. اهریمن ابتدا صفت آز و طمع را در ضحاک قوت می‌بخشد تا بدین ترتیب پدرش را بکشد و خود تاج بر سر نهد و در واقع شرّ بر خیر غالب شود. در مرحله‌ی بعد ابلیس به صورت خوالیگر بر ضحاک ظاهر می‌شود و هدف او از این کار، کشتن جانوران است:

«سراوان نبود آن زمان پرورش که کمتر بد از گشتنی‌ها خورش
ز هر گوشت از مرغ و از چارپای خورشگر بیاورد یک یک به جای»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۵)

بدین ترتیب ضحاک را از گیاه‌خواری به گوشت‌خواری کشاند و این گوشت‌خواری بر سببیت ذاتی او افزود تا او را برای آدم‌کشی آماده کند و در نهایت با بوسه‌ای که بر دو کتف ضحاک زد دو مار که نماد اهریمن و سراسر شرّ است، بر دو کتف او ظاهر شد:

«دو مار سیه از دو کتفش برست غمی گشت و از هر سوی چاره جست»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۶)

در مرحله‌ی بعد ابلیس به صورت طبیعی فرزانه برای آرام کردن مارها، که در واقع مهر ابلیسند، ظاهر می‌شود و مغز مردم را تنها راه درمان و آرام کردن مارها می‌داند؛ چرا که هدفش آن است که جهان را از مردم خالی سازد. «به این ترتیب، ابلیس بد گهر که هنرش بدکاری و گمراه کردن مردم ضعیف و ناپاک است، راهی برای بقای شاه جادو به بهای فنانی مردم بی‌گناه ارائه می‌دهد» (رضا، ۱۳۸۴: ۳۰). از این زمان دوران فرمانروایی هزار ساله‌ی شرّ دقیقاً مطابق با دوره‌ی سه هزار ساله‌ی دوم زرتشتی، که در آن اهریمن حمله می‌کند و به قدرت می‌رسد، آغاز می‌شود. «روی آوردن ایشان به ضحاک که مار به دوش دارد، روی آوردن است به دروغ و به اهریمن. این یعنی آن که اندیشه‌ی دروغ و اهریمنی تنها در جمشید نماند و گناه عمومی شد و به جان همه کس درافتاد و گناهی که پادافره آن تحمل عذابی هزار ساله بود و کامروایی اهریمن» (مؤذن، ۱۳۷۹: ۲۳).

روزگار ضحاک روز بازار اهریمن است. ضحاک، تجسم اهریمن، با تاریکی نسبتی تنگاتنگ دارد. او نمادی مقابل روشنایی است و بر آن است که خیر و نمادهای او را به کلی از میان بردارد و نیکی‌ها را در زیر چادر بدی‌ها نهان دارد، اما هنوز جرقه‌هایی از آتش مقدس خیر در حال سوسو زدن است؛ چرا که در این بازار مکاره که جوانان هر روز کشته می‌شوند، دو تن از اشراف ایران، یعنی ارمایل و گرمایل «به انگیزه‌ی انسان‌دوستی و

عدالت‌طلبی به سازمان‌دهی انقلابی می‌گروند و به عنوان خوالیگر (طباخ) وارد دستگاه ضحاک می‌شوند و از هر دو جوانی که برای تغذیه‌ی ماران دوش ضحاک طعمه بیداد وی بودند یکی را رها ساخته، مغز چارپایان را همراه با مغز جوانان دیگر به خورد ماران دوش شاه ازدهافش می‌دهند» (تربانی، ۱۳۷۴: ۲۲). شاید همین حرکت انقلابی خیر گامی بود تا توسط کاوه، قیامی عظیم علیه شر و فساد صورت گیرد. از سوی دیگر خوابی بر روان تیره‌ی ضحاک می‌گذرد که حامل پیامی است و آن پیام نابودی هزار ساله‌ی شر به دست دلاوری است که دست‌های وی را می‌بندد و بر گردنش پالهنک می‌نهد و او را در دماوند به بند می‌کشد. پس از این کابوس، ضحاک «نشان فریدون به گرد جهان» آشکارا و نهان می‌جوید. بعد از روزگاری دراز فریدون چشم به جهان می‌گشاید و مقارن با تولد او، گاو برمایه نیز متولد می‌شود.

ضحاک برای این‌که حکومت اهریمنی خویش را دوام بخشد، انگشت در هر سوراخ کرده و نشانی از فریدون می‌جوید. در وهله‌ی اول پدر فریدون، آب‌تین (نماد خیر) را به قتل می‌رساند. مادر فریدون، فرانک (نماد خیر)، او را به مرغزاری برده و فریدون را به نگهبان مرغزار و گاو برمایه که نمادهایی از خیر هستند، می‌سپارد. بعد از مغلوب شدن دوباره‌ی خیر به دست شر، هنوز تلاش‌های خیر، مادر فریدون، ادامه دارد. او این بار فریدون را به سرزمینی دیگر برده و به مرد دینی (نماد خیر) که در کوه البرز (جایگاه خیر و مقدس) مأوا دارد، می‌سپارد. در این جاست که می‌بینیم جرقه‌های کم فروغ خیر تبدیل به شعله‌های پرفروغی می‌شوند و خیر از دست شر، جان سالم به در می‌برد و در ۱۶ سالگی از نهان‌گاه خود، البرز کوه، به نزد مادر برمی‌گردد. او پس از آگاهی از هویت خویش و برای دست یازیدن به تاج و تخت نیاکان خود، عزم خود را برای نابودی ضحاک که تبلور شر است، جزم می‌کند:

«دلش گشت پر درد و سر پر ز کین	به ابرو ز خشم اندر آورد چین
چنین داد پاسخ به مادر که شیر	نگردد مگر به آزمایش دلیر
کنون کـردنی کرد جادو پرست	مرا برد باید به شمشیر دست
بیویم به فرمان یزدان پاک	بر آرم از ایوان ضحاک خاک»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۵)

دیگر زمان آن فرا رسیده بود که حکومت هزار ساله‌ی اهریمن برچیده شود. قیام کاوه‌ی آهنگر نوید برچیده شدن شر می‌دهد. کاوه‌ی آهنگر که نمادی از خیر است، با ابزارهای مقدسی چون آهن و آتش که در اساطیر ایرانی سابقه‌ی «اهریمن ستیزی» دارند، علیه ضحاک قیام می‌کند. در اسطوره‌ها می‌خوانیم «اژی‌دهاک ویرانگر برای دست‌یابی

به فره ایزدی می‌تازد و آتش سعی در نجات آن دارد. اژی‌دهاک تهدید می‌کند که هرگز نخواهد گذاشت آتش روی زمین بدرخشد و آتش تهدید می‌کند که اگر اژی‌دهاک بر فره دست یابد، چنان بر پشت و دهان او آتش خواهد افروخت که تاب راه رفتن نداشته باشد، و اژی‌دهاک از بیم دست پس می‌کشد» (آموزگار، ۱۳۸۴: ۳۲). شهریور نیز که یکی از امشاسپندان است، «پشتیبان فلزات است و فلزات نماد زمینی او هستند. اوست که در پایان جهان همه‌ی مردمان را با جاری کردن فلز گداخته‌ای خواهد آزمود» (همان: ۱۷). بنابراین آتش و فلز هر دو سابقه‌ی اهریمن‌ستیزی دارند و در مبارزه با بدی و دروغ و پیمان‌شکنی و نیز تشخیص گناهکار از بی‌گناه به کار می‌روند و ابزار نیروهای اهورایی و ایزدان می‌باشند. گویی تمام نیروهای خیر متحد شدند تا فریدون با نیروی اهورایی‌اش سایه‌ی دهشت‌بار ضحاک را از میان بردارد. کاوه با پرچم آهنگری‌اش که یادآور توتم «گاو» در نزد ایرانیان است، به پا خاست و ضحاک که با کشتن گاو برمایه، این توتم را تحقیر کرده بود باید تاوان این بی‌حرمتی را پس می‌داد.

فریدون برای جدال با شرّ، به منظور ارج نهادن به توتم ایرانیان، گرز گاوسری در دست گرفته و به سوی ضحاک می‌رود. در این مسیر حتی ایزد سروش چون راهنمایی بر او ظاهر می‌شود:

«سوی مهتر آمد به سان پری	نهانی بیامختش افسونگری
کجا بندها را بداند کلید	گشاده به افسون کند ناپدید»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۹)

از آن‌جا که سروش در شب بر فریدون ظاهر می‌شود، می‌توان احتمال داد که همان ایزد سروش است و از آن‌جا که فردوسی، ضحاک را با اسم «تره دیو» می‌خواند:

«نگر تره دیو اندر این جست و جوی	چه جست و چه دید اندر این گفتگوی
---------------------------------	---------------------------------

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۷)

شگفت نمی‌نماید که سروش کمر همت بر نابودی او بسته باشد، اما شرّ در این میان بی‌کار ننشسته و در آرزوی چاره‌ای برای غلبه بر فریدون است. این بار شرّ در قالب «حسد» بر دو برادر مهتر فریدون «کتایون و برمایون» چیره می‌شود. «برادران فریدون که او را در راه عروج کسب قدرت می‌بینند، در فکر کشتن او می‌افتند که برای چندمین بار الطاف خفیه‌ی الهی و امدادهای غیبی به هم می‌پیوندند و فریدون را از گزند حوادث نجات می‌بخشند و رهبر آینده‌ی جامعه‌ی خاک جادوستان به لطف نیروهای غیبی از معرکه جان سالم به درمی‌برد»

(قلی، ۱۳۷۶: ۲۰۳). سرانجام، فریدون کاخ را تصرف می‌کند و جادوان و دیوان را درهم می‌شکنند. او «بتان سیه چشم خورشیدرو» ییکه در بند ضحاک و همسو با شر، جنبه‌ی منفی آن‌ها تسلط داشت را با شستن، متحول ساخته و همسو با خیر می‌کند. «ضحاک مانند کسی که بیماری واگیر دارد، هم‌نشینان و کسان خود را به جادو گرایش می‌دهد. اکنون که فریدون به فرمان یزدان جادوی و جادوان را سرنگون می‌کند، به آسانی می‌تواند مغزشستگان و تیره‌دلان را پاکیزه و بینا کند. شهرناز و ارنواز هم گویی مانند روز اول پاک و پاکیزه شدند، چه اینان از بیم ضحاک به جادو گرویده بودند» (رضا، ۱۳۸۴: ۷۰).

پس از چندی ضحاک دوباره به کاخ روی می‌نهد. گویی وجدان عمومی مردم دوباره جان و رمقی گرفته بود و همه خواهان بریابی خیر بودند. سرانجام ضحاک در مقابله با خیر، اسیر می‌شود و فریدون قصد کشتن او می‌کند، اما سروش که نماینده‌ی حضور اهورامزدا یا ایزدان در شاهنامه است بر او ظاهر می‌شود:

«بیامد سروش خجسته دمان	مزن گفت کـــو را نیامد زمان
هم ایدون شکسته ببندهش چو سنگ	ببر تا دو کوه آیدت پیش تنگ
به کوه اندرون به بود بنـــد اوی	نیاید برش خویش و پیوند اوی»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۵)

اما این که فریدون ضحاک را نمی‌کشد بلکه فقط به بند می‌کشد، معنادار است. زیرا ضحاک نماد شر است و با کشته شدن او، جدال خیر و شر به پایان می‌رسد. در حالی که تا پایان جهان، خیر و شر همواره باید وجود داشته باشند و این «تقدیر ایزدی است؛ نمادی از این که شر به بند کشیده شده اما از بین نرفته است» (مؤذن، ۱۳۷۹: ۲۵). دیگر این که ضحاک دیوی است دارای سه سر و شش چشم و سه پوزه، «بدن او پر از چلپاسه و کژدم و دیگر آفریدگان زبان‌کار است به طوری که اگر آن را بشکافند، همه‌ی جهان از چنین آفریدگانی پر خواهد شد» (هینلز، ۱۳۶۸: ۸۴).

۲-۶ دوره‌ی فریدون

فریدون «در اسطوره‌های ایران، نماد تبلور یافتن اندیشه‌های پاک اهورایی جامعه است» (سیف، ۱۳۷۰: ۶۲). عصر فریدون «نه خیر مطلق و بهشت است و نه شر مطلق و دوزخ، بلکه چونان طبیعت حیات آدمی آمیزه‌ای از خیر و شر و ستیز میان این دو وجه است. عصر فریدون عصر ستیز است. ستیزی که از آغاز این عصر در مقابله‌ی فریدون با ضحاک شروع می‌شود هم به زودی در دو دستگی پسران فریدون و سپس در نیمه‌ی دوم هزاره در پیکارهای عصر

پهلوانان ادامه می‌یابد» (مؤذنی، ۱۳۷۹: ۲۶-۲۵). فریدون مانند دوران خود دو قطبی است، یعنی هم خیر از اوست و هم شرّ. چرا که هم ایرج، نماد خیر، و هم سلم و تور، نمادهای شرّ، فرزندان او بودند. از سوی دیگر می‌توان گفت شهرناز دو چهره‌ی متفاوت دارد؛ او هم نماینده‌ی خیر است، زیرا که دخت شاه است و هم نماینده‌ی شرّ، چرا که مادر دو فرزند شرّ، سلم و تور، است. در مقابل ارنواز نیز نماینده‌ی خیر است.

فریدون برای این که جدال بین خیر و شرّ را از میان بردارد، بر آن است تا برای پسران خود سه خواهر از خانواده‌ی پادشاهی بیابد؛ زیرا حس می‌کند اگر از پدر و مادر جداگانه‌ای باشند، میان آن‌ها اختلاف در خواهد گرفت. تا این که در یمن نشانی از سه دختر با ویژگی‌های فوق می‌یابند. اما سرو، شاه یمن، نیز نمادی از شرّ می‌باشد، چرا که این کار فریدون را به منزله‌ی دامی می‌داند:

«فریدون فرستاد زی من پیام
بگسترد پیشم یکی خوب دام»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۶۲)

گویوی دیو اکومن (اکه‌منه) که «نمادی است از بداندیشی و آشتی ناپذیری» (آموزگار، ۱۳۸۴: ۳۷) بر وجود او سیطره یافته است. از سوی دیگر سران آزموده‌ی یمن که سرو را به ایستادگی در برابر فریدون ترغیب می‌نمایند نیز نماینده‌ای از شرّ هستند:

«جهان آزموده دلاور سران
گشادند یک‌یک به پاسخ زبان
که ما همگنان این نبینیم رای
که هر باد را تو بجنبی ز جای»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۶۲)

در آخر مشاوران شاه یمن برای شکست دادن پسران فریدون تصمیم می‌گیرند آنان را بیازمایند تا در این آزمون شکست بخورند یا به عبارتی، نماد خیر، شکست بخورد. در ماجرای آزمودن پسران فریدون، «سرو» بار دیگر در قالب شرّ و به عنوان جادوگری نمود پیدا می‌کند:

«برون آمد از گلشن خسروی
بیاراست آرایش جادوی
برآورد سرما و باد دمانبدان
تا سر آرد بر ایشان زمان»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۶۵)

عمل اهریمنی سرو یادآور عمل «مکلوس یا مرکوس» است. او «دیوی است که سرما و زمستان سخت را در پایان هزاره‌ی اوشیدر به وجود خواهد آورد» (آموزگار، ۱۳۸۴: ۴۱). اما همچنان که اوشیدر بر این دیو غلبه خواهد یافت، پسران فریدون نیز:

«بر آن بند جادو بستند راه
نکرد ایچ سرما بدیشان نگاه»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۶۵)

با این آزمایش‌ها، سرو علی‌رغم میل باطنی نقاب رضایت به چهره می‌زند و به زبان بی‌زبانی به شکست خود در برابر خیر اقرار می‌کند.

فریدون سپس به آزمودن پسران خویش می‌پردازد تا سره را از ناسره، خوب را از بد تشخیص دهد. او خود را به شکل اژدها درمی‌آورد. این، امر شگفتی است که موجودی اهورایی که نمادی از خیر است به صورت اژدها که با اهریمن و آتش‌کامی ارتباط دارد، ظاهر شود. شاید این عمل، تمهیدی است بر عمل شرورانه‌ی فریدون که با تقسیم ناعادلانه‌ی خود تخم کینه و حسادت را در میان فرزندان خود کاشت. از این زمان به بعد فرزندان فریدون در دو جبهه قرار می‌گیرند: سلم و تور که دیو آز و رشک در وجود آن‌ها ریشه دوانیده است در جبهه‌ی شر قرار می‌گیرند و ایرج در جبهه‌ی خیر. دوباره جدال خیر و شر شروع می‌شود. سلم و تور کار فریدون را عملی اهریمنی می‌پندارند، آن‌جا که به زبان فرستاده می‌گویند:

«نجستی جز از کژی و کاستی
نکردی به بخش اندرون راستی»

و در ادامه قصد خود را برای نابودی خیر بیان می‌دارند:

«فراز آورم لشکری گرز دار
از ایران و ایرج برآرم دمار»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۷۰)

فریدون عمل فرزندان خویش را به اهریمن نسبت می‌دهد. سپس پیام پسران را با ایرج در میان می‌گذارد و او را به نبرد و ایستادگی در برابر برادران دعوت می‌کند. اما ایرج که سراسر خیر و نیکی است، گذشت و صلح را برمی‌گزیند. او خواهان آن است که کدورت‌ها را بزدايد و برادران را به شاهراه نیکی برگرداند. خیر به سوی شر می‌رود تا آن‌ها را به صلح دعوت کند، اما گویی دیو خشم و آز و اکومن که نماد آشتی ناپذیری است، دست در دست هم داده‌اند تا قوای اهورایی را از میان بردارند؛ «زیرا حق به همان اندازه که محور اتحاد می‌شود، ضد حق را نیز به مقاومت در برابر خود برمی‌انگیزد» (رستگارفسایی، ۱۳۸۱: ۳۴۴) و

عاقبت نیز ایرج، نماد خیر را از میان برمی‌دارند و دوباره غلبه‌ی شرّ و ستیز بین خیر و شرّ تداوم می‌یابد.

در واقع اسطوره‌ی ایرج، اسطوره‌ی پیروزی اهریمن بر قهرمان و اهوراست. با قتل ایرج جنگ درازدامن ایران و توران سر برمی‌آورد که تکراری دوباره از جنگ میان دو نماد نیکی و بدی است.

۳- نتیجه‌گیری

تضاد و دو بنی بودن هستی بر سراسر شاهنامه سایه افکنده است. شاهنامه در حکم آینه‌ی تمام‌نمای عقاید مردم ایران باستان و بازتاب اندیشه‌های زرتشتی، که قایل به دو نیروی اهورایی و اهریمنی است، می‌باشد. حکیم توس همواره در این گنج‌نامه‌ی مّلی، جنبه‌های مثبت و منفی ایرانیان و انیرانیان را در داستان‌های خود منعکس می‌کند. نبردهای طولانی بین ایرانیان و تورانیان در شاهنامه یادآور نبرد بین دیوان و امشاسپندان و ستیز جاودانه‌ای بین اهورا و اهریمن و نیروهای وابسته به این دو ایزد روشنی و تاریکی است. در داستان‌های کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید، فریدون و ایرج، دو قطب مثبت و منفی خمیرمایه‌ی داستان را تشکیل می‌دهند. برخی از شخصیت‌ها به طور کلی نمادهای خیر هستند که دارنده‌ی جمیع فضایل و کمالات می‌باشند؛ همانند: کیومرث، هوشنگ، تهمورث، سیامک، ارمایل، گرمایل، کاوه، فرانک، آبتین، مرد دینی، گاو برمایه، نگهبان مرغزار و ارنواز. تنها شخصیتی که به طور کلی نماد شرّ محسوب می‌شود، ضحاک است. برخی از شخصیت‌ها نیز دو قطبی هستند؛ یعنی گاه مظهر تجلّی خیرند و گاه مظهر شرّ، مانند: جمشید، آن زمانی که تفرعن می‌کند، مظهر شرّ است و فریدون و شهرناز از آن جهت که پدر و مادر سلم و تورند، نماد شرّ هستند. هم‌چنین کاوه‌ی آهنگر با دو ابزار «آهن و آتش» که در اسطوره‌های ایرانی سابقه‌ی اهریمن ستیزی دارند، نمادی از خیر است. از سوی دیگر چرم کاوه که بعدها درفش کاویانی ایرانیان شد نیز نمونه‌ی گونه‌ای از خیر است. اهریمن یا به عبارتی دشمن خیر، در برخی از داستان‌ها ظاهری و مرئی است، مانند داستان هوشنگ و ضحاک (که خود اهریمن است) و در برخی داستان‌ها نامرئی و درونی، مانند داستان جمشید. در برخی داستان‌ها نیز آمیخته‌ای از هر دو (مرئی و نامرئی) است، مانند داستان کیومرث، تهمورث و فریدون.

منابع و مأخذ

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۴). *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: سمت.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). *اسطوره‌ی آفرینش در آیین مانی*. تهران: نشر فکر روز.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۸). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگه.
- تربانی، بهداد. (۱۳۷۴). *کاوه و ضحاک*. تهران: ناشر مؤلف.
- فرنبرگ‌دادگی. (۱۳۶۹). *بندش*. گزارنده: مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس.
- رضا، فضل‌الله. (۱۳۸۴). *پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سیف، محمدعلی. (۱۳۷۰). *توتم در شاهنامه*. تهران: ناشر مؤلف.
- ابوالقاسم فردوسی. (۱۳۸۸). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: انتشارات مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- صفاری، نسترن. (۱۳۸۳). *موجودات اهریمنی در شاهنامه‌ی فردوسی*. کرج: جام گل.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۹). *حماسه سرایی در ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۱). *فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی (مجموعه مقالات)*. تهران: انتشارات طرح نو.
- قلی، علی‌رضا. (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی خودکامگی*. تهران: نشر نی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۴). *آب و آیین*. تبریز: انتشارات آیدین.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). *نامه‌ی باستان*. (ج ۱). تهران: سمت.
- مؤذن جامی، محمدمهدی. (۱۳۷۹). *ادب پهلوانی*. تهران: قطره.
- هینلز، جان. (۱۳۶۸). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه.